

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه هفتم: «عدم ارتباط بحث اجتماع امر و نهی به مساله تعلق احکام به طبایع»

مقدمه هفتمی که مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند این است که، دو توهم وجود دارد و در این مقدمه در مقام جواب از این دو توهم بوده‌اند.

توهم اول: نزاع در اجتماع امر و نهی متفرع بر تعلق احکام به طبایع یا افراد است

توهم اول این است که نزاع در اجتماع امر و نهی يك نزاع اصیل نیست، بلکه متفرع بر نزاعی است که، قبلاً مطرح شده و از آثار آن است، که آیا اوامر و نواهی به طبایع تعلق پیدا می‌کند؟ وقتی مولا می‌فرماید: «صل»، متعلق این امر طبیعت صلاه است، یا اینکه اوامر و نواهی به افراد و وجودات تعلق پیدا می‌کنند و به طبیعت تعلقی ندارند؟

متوهم می‌گوید: اگر قائل شدیم به اینکه اوامر و نواهی به طبایع تعلق پیدا می‌کند، باید قائل شویم که اجتماع امر و نهی جایز است، برای اینکه امر به طبیعت صلاه و نهی به طبیعت غصب تعلق پیدا کرده و بین طبایع بینونت و مغایرت وجود دارد.

این يك قاعده کلی است که هر طبیعتی مغایر با طبیعت دیگر هست، بین طبایع مغایرت وجود دارد. پس اگر امر به طبیعت صلاه و نهی به طبیعت غصب تعلق پیدا کرد، چون متعلق‌ها متعدّدند و دو طبیعت هست، لذا باید بگوییم اجتماع امر و نهی جایز و ممکن است.

اما اگر قائل شدیم که، اوامر و نواهی به افراد تعلق پیدا می‌کند، فرد همان وجود معین خارجی است. این وجود معین خارجی، دو چیز نیست، يك چیز است، اجتماع امر و نهی در يك چیز محال است، این تکلیف که امر و نهی را به این شیء خارجی متوجه کند، محال می‌شود.

لذا می‌گویند: نزاع در جواز و عدم جواز اجتماع امر و نهی يك نزاع اصیل نیست، هر کدام متفرع بر آن نزاع در باب تعلق احکام به طبایع و افراد است. یعنی نزاع مستقلی نیست، از آثار و تبعات و ثمرات آن نزاع است.

توهم دوم: نزاع در اجتماع امر و نهی فقط در صورت تعلق احکام به طبایع معنا دارد

توهم دوم این است که گفته‌اند: روی قول به تعلق احکام به افراد، مسلماً باید امتناعی شویم. اگر گفتیم: احکام به افراد تعلق پیدا می‌کند، حتماً باید امتناعی شویم و غیر از امتناع راهی نداریم. اما اگر قائل شدیم به اینکه احکام، اوامر و نواهی به طبایع تعلق

پیدا می‌کند، «لنزاع مجال». این که آیا اجتماع امر و نهی امکان دارد یا نه؟ فقط روی قول به تعلق احکام به طبایع معنا دارد. اما روی قول به اینکه به افراد تعلق پیدا کرده باشد، حتماً باید امتناعی شویم.

نقد و بررسی این دو توهّم

این دو توهّم را مرحوم آخوند(ره) در این مقدمه عنوان فرموده و بعد فرموده‌اند که: هر دو توهّم باطل است. آنچه که ملاک برای این نزاع است، که اگر آن را در نظر گیریم، دیگر کسی این توهّم را نخواهد داشت این است که، آیا تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی می‌شود یا نه؟

اگر بگوییم: تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی می‌شود، ولو اینکه بگوییم: احکام به افراد تعلق پیدا کرده‌اند، باز این نزاع معنا دارد، برای اینکه اگر تعدّد عنوان، موجب تعدّد معنوی می‌شود این فرد که متعلق هست، دارای دو جهت می‌شود و وقتی که ذو وجهین شد، می‌گوییم: اینجا اجتماع امر و نهی امکان دارد.

اما اگر گفتیم: تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی نمی‌شود، ولو قائل شویم که احکام به طبایع تعلق پیدا می‌کند، این دو طبیعت، يك وجود واحد دارند و دو وجه و معنوی نداریم، بلکه يك وجود واحد است و در این وجود واحد هم، اجتماع امر و نهی محال می‌شود.

به عبارت اخري، اگر قائل شدیم به اینکه تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی نمی‌شود، ولو اینکه بگوییم احکام به طبایع تعلق پیدا می‌کند، اما در وجود خارجی، دو طبیعت در آن متحد شده‌اند و هر دو به وجود واحد موجود شده‌اند. اگر چه، هر طبیعتی مغایر با طبیعت دیگر است، اما چون خود طبیعت من حیث هی هی مطلوب نیست، بلکه وجودش مطلوب است، لذا این وجود واحد محل اجتماع امر و نهی است و محال می‌شود.

لذا مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند: باید ببینیم ملاک نزاع چیست؟ و ملاک نزاع بر این است که، آیا تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی می‌شود یا نه؟

اگر می‌شود، ولو اینکه احکام به افراد هم تعلق دارند، می‌گوییم: این فرد خارجی دارای دو وجه و جهت است، و دو معنوی درش اجتماع پیدا کرده‌است.

به عبارت اخري، اگر تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی می‌شود، این فرد خارجی، مجمع برای دو فرد می‌شود، که به اعتبار یکی متعلق امر و به اعتباری دیگری متعلق نهی می‌شود. لذا ولو بگوییم احکام به افراد تعلق دارند، اما اینجا مانعی ندارد و اجتماع پیدا می‌کنند.

اما اگر تعدّد عنوان موجب برای تعدّد معنوی نمی‌شود، ولو قائل شویم که احکام به طبایع تعلق پیدا کرده، اینجا این وجود واحد، وجود برای دو طبیعت نیست، لذا اجتماع امر و نهی محال است.

به عبارت دیگر همیشه يك نزاع در صورتی استقلال دارد که، روی همه اقوال جریان داشته باشد. در اینجا روی نظر مرحوم آخوند(ره) همینطور است.

فرموده‌اند: اگر گفتیم: اوامر و نواهی به طبایع تعلق پیدا می‌کند، اگر تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی شود، می‌گوییم این وجود خارجی، وجود برای دو طبیعت است و نتیجه می‌گیریم که اجتماع امر و نهی جایز است. و اگر تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی نمی‌شود، این وجود خارجی مجمع برای دو طبیعت نیست، لذا امتناع را نتیجه می‌گیریم.

همچنین اگر گفتیم: اوامر و نواهی به افراد تعلق پیدا می‌کند، در این صورت هم هر دو قول معنا دارد، اگر تعدد عنوان موجب تعدد معنون شود، این فرد خارجی، مجمع برای دو فرد می‌شود، که به یک فردش امر و به فرد دیگرش نهی تعلق پیدا می‌کند، اما اگر تعدد عنوان موجب تعدد معنون نمی‌شود، این فرد خارجی، مجمع برای فردین نیست و باید امتناعی شویم.

برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی (ره) (در محاضرات) با مرحوم آخوند (ره) موافقت کرده و فرموده‌اند: این نزاع، نزاع مستقلي است.

نظریه محقق بروجردی و امام (ره) در این باره

بعضی از بزرگان هم مثل مرحوم آقای بروجردی (قدس سره)، مرحوم امام (رضوان الله علیه) و همچنین والد بزرگوار ما (قدس سره) به مرحوم آخوند (ره) اشکال کرده و فرموده‌اند: اگر قائل شدیم که اوامر و نواهی به افراد تعلق دارد، لا محاله باید امتناعی شویم و دیگر مجالی برای قول به جواز نیست.

حرف اصلی اینها این است که مقصود از فرد چیست؟ اینکه در آن نزاع گفتیم: آیا اوامر و نواهی به طبایع تعلق پیدا می‌کند یا به افراد، فرد یعنی چه؟

مرحوم آخوند (ره) فرد را اینطور معنا فرموده‌اند که: فرد یعنی وجود طبیعی به انضمام مشخصات جزئیة خارجیة در عالم خارج.

وقتی می‌گوییم: «فرد من الانسان»، یعنی زید با خصوصیات که دارد مثلاً سیاه است، سفید است، ایرانی است، در این مکان است، در این زمان است، پسر فلان شخص است و تمام این عوارض و مشخصات در فردیت این فرد دخالت دارد. مرحوم آخوند (ره) هم، مقوم برای فردیت فرد را، این وجوه خارجی به انضمام مشخصات و عوارض خارجیة قرار داده‌اند.

به عبارت اخري ما سه مرحله داریم:

يك مرحله طبیعت من حیث هی هی است، خود طبیعت، ذات طبیعت، با قطع نظر از اینکه این طبیعت وجود داشته باشد یا نه.

مرحله دوم وجود این طبیعت است، یعنی این طبیعت در عالم خارج، موجود شود.

مرحله سوم عوارض و مشخصات این وجود خارجی است.

باید از کسانی که می‌گویند اوامر و نواهی به افراد تعلق پیدا کرده، سوال کنیم که مقصود شما از فرد چیست؟ مرحوم آخوند (ره) قبلاً فردیت را به همین وجود به انضمام مشخصات و عوارض معنا کرده‌اند.

مرحوم امام و آقای بروجردی (قدس سرهما) و هکذا مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در محاضرات، بر این معنا اتفاق دارند که، اگر عوارض و مشخصات را در دایره متعلق قرار دهیم، لا محاله باید امتناعی شویم.

مثلاً مولا به صلاه امر فرموده، و صلاه افرادی دارد، نماز در مسجد، نماز در خانه و ... و یک فردش هم نماز در خانه غصبی است. اگر گفتیم: به این نماز در خانه غصبی امر تعلق پیدا کرده، تکلیف محال می‌شود، برای این که لازمه اش این است که مولا بفرماید: «صل فی الدار الغصبی»، از آنطرف هم بفرماید: «لا تغصب حین الصلاه»، برای اینکه اگر امر به افراد با عوارض و خصوصیات تعلق پیدا می‌کند، صلاه موجود خارجی که یکی از عوارضش، در دار غصبی بودن است متعلق امر می‌شود، یعنی همین داخل در متعلق امر قرار می‌گیرد، از آنطرف هم «لا تغصب»، یک فردش غصب در ضمن همین صلاه است و این معنایش

این است که، مولا بفرماید: در دار غصبي نماز واجب و غصب در ضمن نماز حرام است.

خوب این يك چیز بیشتر نیست، چون با مشخصات و عوارض مد نظر هست، و يك واحد شخصي خارجي بیشتر نداریم، که یا باید متعلق امر باشد، یا نباشد و نمی‌توانیم بگوییم: هم مولا فرموده: «صل»، و هم فرموده: «لا تصل»، چون این فرد با این مشخصات خارجیه، که بلا اشکال واحد شخصي خارجي است، از دائره تعلق امر و نهی با هم خارج می‌شود و امکان ندارد و یا باید امر به آن تعلق پیدا کند، یا نهی.

لذا فرموده‌اند: روي مبناي مرحوم آخوند(ره)، که مقصود از فردیت را، وجود به انضمام مشخصات و عوارض می‌دانند، لا محاله باید امتناعی شویم و مجالی برای این که در اینجا امتناعی شویم یا جوازی، نیست.

نظریه امام(ره) در معنای فرد

امام(رضوان الله علیه) (مناهج الوصول، جلد 2، صفحه 114) فرموده‌اند: اگر برای فرد معنای دیگری بیان کنیم و سه احتمال غیر از معنایی که از آخوند(ره) نقل کردیم، که روي آن حتماً باید امتناعی شویم، برای معنای فرد داده‌اند:

یکی این که بگوییم فرد، یعنی يك فرد اجمالی از افراد، یعنی امر و نهی به عنوان اجمالی افراد تعلق پیدا کند، «صل»، یعنی «فرداً من الصلاه»، يك فردی از نماز را ایجاد کن، «لا تغصب»، یعنی «فرداً من الغصب». اگر این را گفتیم، یعنی مشخصات و عوارض را داخل نیاوردیم، در این صورت ولو اوامر و نواهی به افراد تعلق پیدا کند، یعنی يك فرد اجمالی از افراد، این مانعی ندارد.

دوم این که بگوییم: اوامر و نواهی به طبیعت تعلق پیدا می‌کند، منتهی طبیعتی که ملازم با این عناوین مشخصه است، نه اینکه خود عناوین، ملازم با این عناوین مشخصه، داخل در متعلق قرار گیرد. الان وقتی کسی نماز می‌خواند، این نماز ملازم با این است که، در کجا قرار گرفته و با چه هیئتی دارد واقع می‌شود، اگر مقصود از فرد، یعنی طبیعت، اما طبیعت ملازم با این عناوین مشخصه، این هم باز مانعی ندارد. می‌گوییم طبیعت صلاه که ملازم با غصب است، یکی از ملازمات و امارات تشخیص عبارت از غصب است، این مانعی ندارد.

سوم این است که بگوییم: وقتی مولا می‌گوید: «صل» یعنی یکی از وجودات متعدده صلاه، که این یکی از وجودات در مقابل وجود سعی است، یعنی آن وجودی که، در همه افراد و مصادیق صلاه، پخش شده و وجود دارد.

این معنا، يك معنای عرفیه، که مطابق با فهم عرف باشد نیست، ما نمی‌توانیم بگوییم وقتی مولا فرمود: «صل»، یعنی یکی از وجودات، این یکی از وجودات در مقابل وجود سعی خواهد باشد.

نقد و بررسی نظریه آخوند(ره)

پس روي این مبنا تقریباً همه اتفاق دارند که، اگر فرد را، طبیعت موجوده‌ی همراه با مشخصات و عوارض گرفتیم، لا محاله باید قائل به امتناع شویم و مرحوم آخوند(ره) این را حل نکرده است، یعنی روي این معنا که اگر فرد با خصوصیات و مشخصات داخل در متعلق امر باشد، نمی‌شود که بگوییم: هم متعلق برای وجوب و هم حرمت قرار گیرد. لذا این اشکال به مرحوم آخوند(ره) وارد است.

بله اگر بگوییم: مقصود از فرد همان وجود خارجی، یعنی وجود است. کما اینکه تشخیص ماهیات بالوجود است، اما تشخیص هر

وجودي به خود آن وجود است، اگر گفتیم: در فرد و تشخص، این عوارض و مشخصات دخالت ندارد. اگر این عوارض جزئیه را، ساعت فلان، زمان فلان، مکان ملان، پسر فلان، قیافه فلان، فلان حالت و از دایره فردیت خارج دانستیم، گفتیم: يك عنوان داریم، طبیعت، يك عنوان هم داریم، فرد، و فرد یعنی همین موجود خارجی، می‌توانیم روی این فرض بگوییم که: اگر فرد را اینطور معنا کردیم، نظر مرحوم آخوند(ره) صحیح است.

بگوییم: مرحوم آخوند(ره) فرموده: اگر تعدد عنوان موجب تعدد معنوی شود، این فرد مجمعٌ للفردین هست، اگر نشود این فرد مجمعٌ للفردین نیست.

اما این اشکال به مرحوم آخوند(ره) باقی می‌ماند و وارد است که، شما مسئله و توهّم را روی مسلک خودتان، که فرد یعنی این موجود همراه با مشخصات و عوارض، حل نفرموده‌اید. روی مسلک های دیگر هم که معنا دارد، شما آن مسالک را قبول ندارید.

این تمام الکلام در مقدمه هفتم.

البته مرحوم آقای خوئی(ره) (در محاضرات) در ذیل این مقدمه، يك توهّم سومي را ذکر کرده‌اند که، آیا بحث اجتماع و امتناع ارتباطی به بحث اصالت الوجود و اصالت الماهیه دارد یا نه؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين